

معرفی کتاب «قاف»

از قدیم الایام دوستت داشتیم



● عنوان: **قاف**

● نویسنده: **یاسین حجازی**

● ناشر: **شهرستان ادب**

● تعداد صفحات: **۱۱۶۴**

● توضیحات:

«قاف»، بازخوانی زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از سه متن کهن است که از ولادت تا رحلت آخرین فرستاده الهی را برای خواننده روایت می‌کند.

خواندن سیره زندگی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شیرینی خاصی دارد؛ انگار که بوی بهارنارنج و گل یاس می‌دهد و رنگ‌ولعاب چشم‌نوازی دارد طوری که نمی‌توانی چشم برداری و مجبور می‌شوی نفس عمیق بکشی تا حجم لطافتش را تاب بیاوری و کتاب «قاف»، این نفس‌کشیدن را مهیا کرده تا از پیامبر بخوانیم و بدانیم و بشناسیمشان.

یک جرعه از بهشت

در میان همه پیامبران، حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، عزیزتر و مهربان‌تر بودند و زندگی ملموس‌تری داشتند؛ از شیوه ولادت و والدین و طایفه‌شان گرفته تا کودکی و جوانی و پایان درخشان زندگی‌شان که برانگیخته شدند برای اینکه مردم تا زمان قیامت هدایت شوند.

کتاب «قاف» فرصتی برایمان مهیا کرده تا درباره پیامبر عزیز اسلام بخوانیم و بدانیم و بشناسیمشان، آن هم با سه متن کهن که از پیش از ولادت و بعثت ایشان، سخن ساز می‌کنند و با راویان، قصه را پیش می‌برند.

یاسین حجازی، نویسنده این اثر خوب بلد است که از زبان سنگین متون کهن، عصاره‌ای شیرین بیرون بیاورد تا در جان مخاطب بنشیند؛ آن‌هم چه متونی: «سیرت رسول الله» که در سال ۶۱۲ هجری قمری، «شرف‌النبی» که حدود سال‌های ۵۷۷ و ۵۸۵ هجری قمری و «تفسیر سورابادی» که در حدود سال ۴۷۰ هجری قمری نوشته شده‌اند. متنی را که از آن به قدمت ۴۷۰ سال پیش از رسیدن آخرین پیامبر به مدینه، روایتی نوشته شود که درباره همان پیامبر باشد، فقط باید نوشید.

بی‌دستان‌داز و دشواری بخوان

متن کتاب با مقدمه‌ای طولانی از ویراستار و گردآورنده، در توضیح کتاب‌ها و روند نگارششان آغاز می‌شود و بخش‌هایی از هر کتاب را بررسی می‌کند و با هر کدام از نویسندگان پیش می‌رود. یاسین حجازی که کار ویراستاری این کتاب‌ها را انجام داده و سروش‌کللی تازه برایش ایجاد کرده در گوشه‌ای از مقدمه می‌نویسد: «کتابی که در دست شماست پیشنهادی برای خواننده شدن این سه کتاب بزرگ است. شکل و هیئت‌ش شما را نفریبد که آن سه در این یک، «بازنویسی» شده است فی‌المثل به این سودا که متن‌هایی قدیمی را بی‌دستان‌داز دشواری بخوانید. این کتاب عیناً همان سه کتاب است با این

توضیح که ویراستار مشاطه شد...». مشاطه شده، یعنی فقط متن را با ترتیب زمانی مهیا کرده و کنار هم چیده است. او در بخش دیگری از همین مقدمه مفصل اشاره می‌کند که در گردآوری متن این کتاب از آن سه کتاب کهن به دنبال دو اصل بوده است: اصل اول اینکه فقط پیامبر را دنبال کند و دوم اینکه از تمام متن سه کتاب فقط عناصر دراماتیک را جدا کند. عناصر دراماتیک، یعنی ایماژها و دیالوگ‌ها؛ پس مخاطب دنبال چیز دیگری نباشد و از صفر مطلق وجود با پیامبر همراه شود.

روایت‌هایی منظم از زندگی پیامبر

از نکات خوب کتاب این است که هر متن، در هر زمان، در هر جای کتاب، یک صفحه را به خود اختصاص داده

است؛ چه یک خط باشد، چه بیست خط؛ البته چند مورد غیر این هم در کتاب دیده می‌شود؛ همچنین، روایت‌ها با حفظ ترتیب زمانی پیش می‌روند و صفحات کتاب بی‌وقفه ورق می‌خورند تا مخاطب در یک خط و چهارچوب قرار بگیرد و پیش برود.

متن کتاب، خوش‌خوان و کمی قلبه‌سلمبه است. قطع کتاب اما خوب و خوش‌دست است؛ البته اگر از صفحات زیادش صرف‌نظر کنیم. طراحی جلد کتاب هم هنر دست مجید زارع، یکی از طراحان خلاق کشور بوده و طرح «معراج» از نگاره‌ای از خمسه نظامی را انتخاب کرده است که حقیقتاً چشم‌نواز است.

متن بدون دخل و تصرف (یعنی دست‌کاری شود) و فقط کمی منظم و مرتب‌شده، در صفحات سفید کتاب آغاز می‌شود و از زمان دیدار حضرت یوسف با برادرانش در مصر، مخاطب را پای داستان می‌نشانند. طبیعتاً این کتاب متن کاملی از زندگی پیامبر مهربانی‌ها را ارائه نمی‌دهد، اما می‌توان گفت بخش اصلی زندگی ایشان را در آغوش کشیده است.

در این کتاب فقط یک صفحه رنگی وجود دارد که قله اصلی کتاب و هم‌رنگ بخش‌هایی از نگارگری جلد کتاب است: «[رسول] نزدیک شد به خدای ... (نزدیک مقدار دو کمان بود از کمان‌های عرب)». این تمام قصه حضرت است: لحظه وصال و رسالت که به خدا و معبود خود رسید.

این وجه تمایز شاید در ابتدا به نظر مخاطب و خواننده کتاب نیاید، اما زمانی که قدم به قدم و هم‌پای روایت‌ها پیش می‌رود، در این صفحه به اوج داستان می‌رسد و فرود می‌آید.

نکته این است که درباره پیامبر عزیزمان، متون زیادی نوشته و خوانده شده است و این متن چیزی فراتر از واقعیت ندارد؛ اما شیوه نگارش و گردآوری متفاوتش آن را متمایز کرده و لحظات بکری را برای مخاطب پدید آورده است.

برشی از متن کتاب

پس جماعتی از قریش محمد را برگرفتند و به سرای خدیجه آوردند و گفتند: «هان ای خدیجه! تو دیوانه‌ای را به شوهر کرده‌ای!»

خدیجه از سر تخت بجلست و رسول را دربر گرفت و سرش را بر کنار خود نهاد و میان دو چشمش بوسه داد و گفت: «من پیغمبر مرسل را به شوهر کرده‌ام.»

چون محمد با هوش آمد، خدیجه گفت: «پدر و مادر من فدای تو باد! تو را چه بود و چه رسید؟»